

## کپنهاگ - منصور. ز:

یاد یاران بار را میمون بود... مرقوم رفته است که: «ژاله را در کودکی دیده بودم و سروده‌هایش را که سیاسی هم بود با تخیل نارس خود می خواندم. حوادث روزگار او و همسرش را به کعبه ناشناخته‌ای روانه کرد... اکنون بعد از نیم قرن کوچ به غربت دوباره گاه زمزمه‌ای از او شنیده می شود...»

### به ژاله اصفهانی

#### سفر

نیلمی از يك سده در غربت  
چون تب و تاب شب یلدا  
گفتشش قصه اسانی است  
سحری دارد و پایانی است...  
\*  
آن عزیزان سفر کرده  
توی آدینه پائیزی  
دل به دریازدگان بودند  
برگ ریزان خزان بودند  
\*  
آدمی سمبل خلقت نیست  
باز باردگر وهربار  
ذهن او تا نشود بیدار  
می کند تجربه را تکرار  
\*  
بال و پر می شکنند سمرغ...  
وای بر شاپرکی خسته  
گر از آن غائله پرگیرد  
کاین چنین راه سفر گیرد

د کپنهاگ لندن و شماره ۴۹۹  
آر ۳۰۶  
۱۹۹۴  
۴  
د کپنهاگ  
۱۹۹۴